

۱۳۴۲/۹۹۹

روزه صوم غزیر

آثار شهباز میر تقی میر آورده و در حدیث آمده است که در زمان تحقیق است، انشاء
 بر این بنام کن به زاتکون نام "غزیر و صیبت" که نوع زندگانی است. او
 در آن کتاب به دوران کمالی و باطنی را شرح داده است که من جز این
 در تمام دوران مناسبتی به روز صوم نیست که در حدیث آورده شده باشد
 در حدیث کتبت.

چون تامل است به روز صوم و است مسقطه فرقی آن نام را که در حدیث مذکور است
 بر این صوم نیز است که به روز صوم و است مسقطه فرقی آن نام را که در حدیث مذکور است

ادامه / علی کاپور

بر ما چه گذشت ...

دوست دیرینم حسن شهباز،

از شما ممنونم که کتاب «غرور و مصیبت» را برای من فرستادید. من قبلاً قسمت‌هایی از نیمهٔ دوم این کتاب را در ره‌آورد خواننده بودم ولی از متن قسمت اول بی‌خبر بودم. در این بخش متوجه شدم که من با شما و دوست مشترکمان اسقف حسن دهقانی تفتی همکلاس بودیم. شما دو نفر در قسمت ادبی و من در قسمت علمی، و ساعات درس زبان انگلیسی را با هم در یک کلاس می‌گذرانیدیم. بعد از ترک کالج هر یک از ما به دنبال سرنوشت خود رفتیم. همگی به تناسب امکانات خود، موفقیت‌هایی کسب کردیم، به کشورمان خدماتی نمودیم و فرزندان برومندی به جامعه تقدیم داشتیم. فرزندان ما نیز به نوبه خود منشأ خدماتی شدند، و فرزندانمان به جامعه تحویل دادند. از آن تاریخ حدود چهل سال گذشت تا در کشور انقلاب شد. سر و کار هر سه ما به کمیته‌ها و پاسداران انقلاب افتاد. زندگیمان به تاراج رفت، مجبور به ترک وطن شدیم و اکنون ناچار در غربت به سر می‌بریم، و فراموش نمی‌کنیم چه بسیار کسانی که در وطن ماندند ولی در همین وطن خود اکنون غریب‌اند، و چه بسیارند خانواده‌هایی که در این انقلاب، هر یک به نحوی صدمه دیدند و فدا شدند و از بین رفتند.

اگر به یادتان باشد، کالج اصفهان شعاری داشت به این مضمون: «صداقت، تهذیب، استقامت» و من هنگامی که کتاب «غرور و مصیبت» شما را می‌خواندم، دیدم که شما گرچه در طول زندگی با مشکلات عدیده دست به گریبان بوده‌اید، ولی همیشه شعار کالج را مد نظر داشته‌اید. در تمام مراحل زندگی، با صداقت بوده‌اید و با تهذیب و با استقامت، و از این بابت باید به شما تبریک گفت.

تا یادم هست شما همیشه عاشق بوده‌اید: عاشقِ عاشق شدن، عاشقِ به انسانیت، عاشقِ به دوست و دوستی، عاشقِ به وطن و مردم آن، عاشقِ به طبیعت، عاشقِ به کتاب و ادبیات، عاشقِ به خوب‌ها و خوبی‌ها. کتاب غرور و مصیبت روشن کرده است که سرانجام، این عشق بر سر شما چه آورد و چگونه زندگی شما را زیر و رو کرد. نی‌خطا گفتم، آن عشق نبود که شما را دچار بلا کرد، غرور شما و پنهان کردن آن عشق بود که مصیبت را به بار آورد. سعدی می‌گوید:

دو چیز، طیره عقل است، دم فرو بستن
به وقت گفتن و، گفتن به وقت خاموشی
آری وقت گفتن نباید دم فرو بست. گفتنی‌ها را به موقع باید گفت والا مفت از دست می‌رود.
درباب کنون که نعمت هست به دست
کاین نعمت و ملک می‌رود دست به دست

باری در زندگی هر چه بر سر ما آمده، از این بوده است که پند سعدی را فراموش کرده‌ایم، و به وقت گفتن دم فرو بسته بوده‌ایم. اگر در گذشته می‌گذاشتند مردم آن چه را که در دل دارند بگویند و بنویسند، شاید انقلاب به نحو دیگری و به تدریج در جامعه ما پدید می‌آمد، و با آن امکانات مالی استثنایی که فراهم بود، تاکنون ملت از ثمرات آن بهره‌مند شده بود، و در مسیر دیگری قرار گرفته بود و احتیاج به این نبود که خانواده‌ها این گونه از هم پیاشند و ملت این همه زیان ببیند، ولی حالا به قول معروف «دیگر به قیامت است دیدار» باید دید که کی دوباره این امکانات به دست می‌آید، با کدام افرادی و با چه اقتصادی، در طول چه زمانی و در چه اوضاع و احوالی. به عمر من و شما که تردید دارم، انشاءالله که به دوران فرزندان و نوه‌های ما میسر گردد. این که چرا این امر در گذشته میسر نشد، آیا از غرورهای بی پایه بود، که مصیبت‌های پُر مایه را پدیدار گردید، آیا علل آن از داخل بود یا از خارج یا از هر دو، از سیستم بود یا از چیزهای دیگر، بحثی است که از حوصلهٔ این نامه خارج است.

به یاد می‌آورم سرنوشت دوست مشترکمان حسن دهقانی را که فرزند عزیزش، فارغ‌التحصیل آکسفورد بود و

در تهران مقام استادی دانشگاه را داشت. در دوران انقلاب به اتومبیلش حمله کردند و با گلوله به زندگانش خاتمه دادند و پدر و مادری را به داغ ابدی گرفتار ساختند. بعدها این پدر کتابی نوشت به نام «مشکل عشق»، و در آن ماجرای عشق یک پدر را به فرزند به تفصیل شرح داد، و یاد آور شد که حافظ چه به جا گفته است «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها». آری وقتی که ما عزیزی را از دست می‌دهیم، تازه متوجه می‌شویم که چه نعمتی از کف ما رفته است.

من نیز به تازگی عزیزی را از دست داده‌ام. من در دوران کالج با دختری به نام «حیات» که در مدرسه دخترانه بهشت آیین درس می‌خواند، عاشق و معشوق بودیم، او دختر خاله من هم بود. بعد از چند سال که هر دو بر سر کار رفتیم، با هم ازدواج کردیم و چهل و اندی سال با هم زندگی نمودیم. اخیراً او در پی یک کسالت طولانی درگذشت و مرا تنها گذاشت. این است حاصل زندگی: گاهی جمع، گاهی تفریق، گاهی خام، گاهی پخته، و زمانی هم سوخته.

می‌گویند پروانه‌ای با بلبلی در زمینه عشق و عاشقی صحبتی داشت:

به او گفت کاین بانگ و فریاد چیست	ز بیداد معشوقه این داد چیست
ز من عاشقی باید آموختن	که هرگز نمی‌نالم از سوختن
چو بلبل شنید این، بنالید زار	که من تیره روزم تویی بخت یار
تو را بخت یار است و دولت رهی	که در پای معشوق جان می‌دهی
به حال من و روز من کس مباد	که یارم رود پیش چشم به باد
بباید بر آن زنده بگریستن	که بی یار خود بایده زستن

آری دوست عزیز سرنوشت‌ها مختلف است و تجارب متفاوت. به قول شاعر: عمر دو پایست در این روزگار، تا به یکی تجربه آموختن، با دیگری تجربه بردن به کار. ولی اگر عمر دوباره هم بکنیم، این واقعیت مسلم است که:

عاشقی ای دوستان کار دل است	کار دل البته کاری مشکل است
مبتلای دل گرفتار بلاست	ای خوشا آن دل که این سان مبتلاست

کتاب شما را تا به آخر خواندم و گاهی نیز اشک ریختم، و در خاتمه پند نامه‌ای را که یکی از دوستان من به نام «ده درس زندگی» برایم فرستاده است، برای شما می‌نویسم:

عطا سلمان پور

لندن، شهریور ماه ۱۳۷۷

درس زندگی

بزرگترین	گناه	ترس است
بزرگترین	تفریح	کار است
بزرگترین	بلا	ناامیدی است
بزرگترین	شجاعت	صبر است
بزرگترین	استاد	تجربه است
بزرگترین	سز	مرگ است
بزرگترین	افتخار	ایمان است
بزرگترین	سود	فرزند نیک است
بزرگترین	هدیه	عفو است
بزرگترین	سرمایه	اعتماد به نفس است